



دارم:

ما در مصاحبه با آقای حجتی در پی آن بودیم تا خاطرات ایشان را از دوران مجالست با مرحوم طالقانی در زندان گرد آوری کنیم، لیکن بحث به سمت و سویی رفت که بنای آن را از قبل نداشتیم و در عین حال بحثی جذاب و ضروری بود و آن نسبت طالقانی با جریان روشنفکری به طور اعم و روشنفکری دینی به طور اخص است. هر چند در این مجال اندک فرصت بحث و شرح مبسوط این مقوله توسط ایشان حاصل نشد، لیکن وی توانست دیدگاه خود را در این زمینه به روشنی بیان کند.

«طالقانی و روشنفکران» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی کرمانی

از اطلاق روشنفکر به طالقانی پرهیز دارم...

از آشنائی خود با مرحوم آیت‌الله طالقانی خاطراتی را ذکر کنید. من در سال های ۲۶،۲۷ در کرمان بودم و بسیار به مطالعه روزنامه‌ها و نشریات مختلف اسلامی علاقه داشتم و نشریات آئین اسلام، پرچم اسلام، دنیای اسلام، ندای حق و امثالهم را که به کرمان می‌رسید، از طریق برادر عزیز به نام آقای اسلامی که نماینده مطبوعات اسلامی در کرمان بودند مشترک شده بودم و با علاقه مطالعه می‌کردم. مجله‌ای بود به نام آئین اسلام که به مدیریت مرحوم نصرالله توریانی منتشر می‌شد. این روزها در تهران گاهی اوقات به تابلوی مؤسسه نورانی برمی‌خورم که علی القاعده باید مربوط به همان خانواده باشد. عکسی که از او دیده بودم، جوانی بود در حدود ۳۰،۲۷ ساله، از مریدان مرحوم حاج سراج انصاری که مجله‌ای به نام آئین اسلام را تأسیس کرده بود. در آن مجله مقالات مختلفی منتشر می‌شدند، منجمله درس تفسیر آقای سید محمود طالقانی با عکس ایشان. آن طوری که یاد می‌آید عکس جوانی ایشان چاپ می‌شد. از بحث‌های دیگری هم که آنجا چاپ می‌شد، بحث مفصلی بود از آقای علی محمدی اردالی، پدر این آقای محمدی اردالی که در موقع نوشتن آن مطالب دست کم سی سال از جلالی پسرشان جوان‌تر بودند. اولین آشنایی من با نام آقای طالقانی به این شکل بود. بعدها هم که در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و مسائل مربوط به مرحوم نواب، چند بار اسم آقای طالقانی را در مطبوعات دیدم. یکی موقعی بود که مرحوم نواب از مؤتمر اسلامی فلسطین برگشته بود. ورود مرحوم نواب به تهران را روزنامه‌ها منتشر کرده بودند. در فرودگاه در پیشاپیش مستقبلین، مرحوم آقای طالقانی بودند که با دسته گلی به فرودگاه آمده بودند. بار دیگر هم در ارتباط با مرحوم نواب مقطعی بود که پس از ترور علاء، مأمورین در به در دنبال او می‌گشتند و بعدها معلوم شد که منزل آقای طالقانی مخفی بوده و وقتی از آنجا می‌رود، در منزل حمید ذوالقدر دستگیر می‌شود. این آشنایی من با نام آقای طالقانی بود تا سال ۴۲ که محاکمه نهضت آزادی در دادگاه نظامی تهران شروع شد و من کرمان بودم. در سفری که همراه برادر مرحوم علی آقای حجتی به تهران آمدم، برای تماشای دادگاه رفتم. پیش از آنکه آقای طالقانی را از زوربوی بینم، از پشت سر ایشان را دیدم. وقتی که آخر دادگاه شد و اعلام پایان جلسه را کردند، صدای بلندی را شنیدم و دیدم مرحوم طالقانی است که می‌گوید، «این دادگاه اسرائیلی است.» سپس از دادگاه آمدند بیرون. اخوی مادم در مرا به ایشان معرفی کرد. در آن روزها اولین کتابم به نام «جلوه مسیح (ع)» در کرمان چاپ شده بود که حاصل گفت و گوی من با کنش‌های کلیسای کرمان بود. این کتاب را هم برای

آقای طالقانی هدیه برده بودم. آقای طالقانی از دیدن من اظهار خوشحالی کردند و تعریف از علی‌آقا، طبع شوخی داشتند و گفتند، «این همشهری شما را خیلی اذیت می‌کند». منظورشان سرهنگ دادستان دادگاه بود که اسمش یادم رفته است. ایشان اخوی شما را از قبل می‌شناختند؟ بله، علی‌آقا ما چون بیشتر از من در قم و تهران فعال بود و در مجله مکتب اسلام با آقای خسروشاهی همکاری می‌کرد بود و به جلسات نهضت آزادی می‌رفت و با چهره‌هایی مثل مهندس بازرگان رابطه نزدیک داشت و از فعالین روشنفکرهای طلبه‌های قم بود. من مدتی که در قم بودم، حشر و نشر مثل اخوی نبود و فعالیت‌ها بیشتر مربوط به اخوی بود. از چه مقطعی در زندان با مرحوم طالقانی مصاحبت داشتید و چه ویژگی‌های بارزی را در ایشان دیدید؟ اولین دستگیری من در سال ۴۳ بود که با عده‌ای از روحانیون منبری، از جمله آقای مروارید، آقای شجاعی، آقای کافی، مرحوم ربانی الملمشی و عده دیگری که ۱۳ نفر بودیم محاکمه شدیم. بار اولی که ما را دستگیر کردند، برنده به قزل قلعه و بعد از یکی دو روز بردند زندان قصر که آقایان آنجا بودند. دیدار مفصل ما با مرحوم آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی در آن زندان بود که یکی از دوران‌های پر خاطره و شیرین من محسوب می‌شود، چون اولین بار بود که با یک جمع پر تحرک و پر نشاط روپرو می‌شدم. نظم و مقررات خاصی بر جمع آنها حاکم بود. در زندان قصر چند گروه بودند. یک گروه نهضت آزادی‌ها بودند گروه دیگری بودند مربوط به افسران حزب توده که از میان

آنها فقط آقای عمویی زنده مانده و باقی از دنیا رفته‌اند. یک گروه هم ۱۵ خردادی‌ها بودند که شامل آقای شمشاد و باخراین. از همه باسوادتر همین آقای باخریان بود که اسمش یادم مانده است. آقای خاقانی نامی بود که گمانم بعضی‌ها ایشان فوت کرده باشند. اینها همراه مرحوم طیب بودند؟ بله، اینها در آن پرنده بودند. اینها هم جزو جمع آقای طالقانی و با نهضت آزادی‌ها هم خرج بودند. اتاق‌های زندان هم بین افراد مختلف تقسیم شده بود. من در اتاقی بودم که آقای طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی بودند. مهندس بازرگان خیلی منظم بود، از جمله اینکه رختخوابش را به شکل بسیار منظمی جمع می‌کرد و کناری می‌گذاشت و بعد هم به آن تکیه می‌داد. هر کدام از آنها نظم خاصی داشتند. مرحوم طالقانی بعد از نماز، استراحت کوتاهی می‌کردند. بعدنیم ساعت قبل و نیم ساعت بعد از صبحانه قدم می‌زدند. یک ساعت صبح‌ها و حدود همین مقدار بعد از ظهرها راه می‌رفتند. یک میز کوچک در اتاقشان داشتند و یک رادیوی دو موج که آن را زیر رختخواب پنهان می‌کردند و شب‌ها، رادیوی صوت العرب را می‌گرفتند. آقای طالقانی تفسیری داشتند که مرتب می‌گفتند و دکتر سبحانی «خلقت انسان» را که بعد هم چاپ شد. آنها روی تخته سیاه می‌نوشتند و درس می‌دادند. مهندس بازرگان هم کتاب‌های «سیر تحول قرآن» و «بعثت و ایدئولوژی» را می‌نوشت. درس تفسیر مرحوم طالقانی چه ویژگی‌هایی داشت و افراد چه واکنشی نشان می‌دادند؟ آقای طالقانی آن تفسیر را بعداً نوشتند که چاپ شده. مهم‌ترین چیزی که در این تفسیر در من اثر می‌گذاشت، حال معنوی آقای طالقانی بود، درست مثل اینکه شاهد آیات را می‌نوشتید. یک حس عجیبی در برابر قرآن داشت، یک جور شیفتگی عجیبی. البته همه کسانی که با قرآن آشنا و اهل معرفت هستند، این جورند. کسی کمترین بویی از ادبیات عرب برده باشد و قرآن را بخواند، نمی‌تواند مجذوب هیمنه و عظمت و زیبایی و ظرافت و طنطنه آیات و موج عظیمی که در این آیات هست، نشود. هر کس قرآن را بخواند، حال خاصی پیدا می‌کند. خود من مخصوصاً وقتی بعضی از آیات را می‌خوانم و یا قرآن را دستم می‌گیرم یا زمزمه می‌کنم، نمی‌توانم از تأثیر عظیم این کتاب، فارغ بشوم یا خودم را خلاص کنم. تصور نمی‌کنم کسی بتواند فکر کند که این کتاب را یک بشر نوشته، برای اینکه کلمات قرآن جان دارند و حیات دارند و جز خدا کسی نمی‌تواند به این کلمات این حیات را بدهد. به هر حال ایشان تحت تأثیر این جذب قرآن صحبت می‌کردند و



تعلق خاطرش به سنت‌ها خیلی قوی بود. من تصور می‌کنم که اگر امروز آیت‌الله طالقانی به جای آیت‌الله خامنه‌ای بود، شاید در این سنتی‌بودنش شدیدتر از ایشان هم عمل می‌کرد. تعصب خاصی نسبت به سنت‌ها داشت.



سحابی نوشته، تجدیدش بیشتر از آثار آقای طالقانی است. آن چیزی که باعث شد آقای طالقانی در این مقام محبوبیت روشنفکری قرار بگیرد، مواجهه ایشان با رژیم بود.

در سال‌های اخیر برخی از طالقانی پژوهان اصرار دارند ایشان را به صفت روشنفکری متصف کنند و علاوه بر این به نکوهش از کسانی بپردازند که طالقانی را روشنفکر ستیز می‌دانند به نظر شما نسبت طالقانی با پدیده روشنفکری اعم از دینی و غیر دینی چگونه است؟

اگر مراد از روشنفکری، روشنفکری لائیک یا عرفی باشد، ایشان در مقدمه تبیین‌الامه، روشنفکران را به دلیل به شکست کشاندن مشروطه و حمله به مقدسات دینی در روزنامه‌هایشان، به چالش کشیده است. مقدمه ایشان بر این کتاب بسیار جالب و عبرت آموز است. اما اگر مراد از روشنفکری، روشنفکری دینی باشد، باز هم باید بین کسانی که ذیل این عنوان قرار می‌گیرند یا خود را مصداق این عنوان می‌دانند، مرزبندی کرد. شما می‌دانید که سید احمد خان هندی هم داعیه‌دار ارائه تلقی جدیدی به قول امروزی‌ها، قرائت نوینی از دین بود و از لحاظ تبارشناسی، علی‌الظاهر در جرگه روشنفکران دینی قرار داشت، اما در واقع، کار او مسخ مفاهیم دینی بود و مرحوم طالقانی هم در پرتوی از قرآن، تفاسیر او را نکوهش کرده است. در واقع در مورد چیستی روشنفکری دینی هم تلقی واحدی وجود ندارد که به راحتی بتوان بر مبنای آن درباره آقای طالقانی قضاوت کرد.

مرحوم طالقانی با آنچه که شما روشنفکری امروز می‌دانید و نسبت به آن نقدهایی دارید، چیست؟

اینکه اساساً تعریف روشنفکری و حدود و ثغور آن چیست، همیشه محل بحث و جدل بوده و حالا هم اصحاب جراید در این باره بحث‌های مطولی دارند، اما اجمالاً ظاهر روشنفکر کسی است که شرایط موجود را نمی‌پسندد و بر اساس پیش جدید، اوضاع را نمی‌پسندد. کسی که پیش جدید دارد، اخبار روز را می‌داند و نسبت به همه امور اطلاعات دارد، اما منتقد نیست، با این تعبیر، روشنفکر نیست، اما کسی که انتقاد می‌کند، اینها را هم که نداشته باشد حتی متحجر هم باشد، روشنفکر است! یعنی این قدر مرز روشنفکری و غیر روشنفکری مخدوش شده است، به خصوص در ظرف هشت سال دوره اصلاحات چنان این مرزها به هم ریخت که بعضی‌ها کل نظام و اصل آن را انکار کردند. من نمی‌دانم که واقعاً در آن دوران به آقای طالقانی و حتی آقای بازرگان هم روشنفکر می‌گفته می‌شد یا نه. چپی‌ها، لائیک‌ها و گرایش‌های مختلف اینها را که نماز می‌خواندند و معتقدات دینی داشتند، روشنفکر و پیشرو نمی‌دانستند. کلمه روشنفکر ترجمه‌ای از انتلکتوئل است و از اول که وارد فرهنگ و ادبیات ما شد، تکلیفش معلوم نبود و از همان وقتی که در دوره مشروطه به عنوان «متور الفکر» مطرح شد، مثل خود مشروطه، درست ترجمه نشد و خلاصه معلوم نیست که چه بوده و چه هست. یک وقتی به نظرم آیت‌الله خامنه‌ای گفتند که روشنفکری در ایران، بیمار متولد شد. این حرف درستی است و من عمیقاً به این حرف ایشان اعتقاد دارم. این تعبیر اساساً بیمار متولد شد، نه اینکه بعداً بیمار شده باشد و تا ما بخواهیم آن را از بیماری نجات بدهیم، طول می‌کشد و شاید هم اصلاً نشود نجاتش داد. بنابراین خود من هم از اینکه آقای طالقانی و آقای بازرگان و امثالهم را روشنفکر بنامم، پرهیز می‌کنم، چون تکلیف خودم با این کلمه معلوم نیست. ما هر پدیده‌ای را که از خارج می‌آوریم، تطهیر می‌کنیم و مسائلی را که مطابق اسلام نیست، حذف می‌کنیم. روشنفکری هم همین قصه دارد. باید تکلیفش را معلوم کنیم. زیاد هم در این مورد زحمت



که یک پاسبان بتواند بایستد، یک میله آن طرف بود. انسان می‌توانست دور از چشم پاسبان یا وقتی او خودش را به ندیدن می‌زد، چیزهایی را رد و بدل کند. چون این رد و بدل‌ها می‌شد قرار شد در این فاصله، توری بگذارند. آقای طالقانی آمد و ایستاد جلوی حیاط زندان و به پاسبانی که آمده بود توری را بزند، گفت: «غلط می‌کنی که می‌خواهی توری بزنی»، پاسبان گفت: «رئیس گفته». آقای طالقانی گفت: «رئیس هم غلط کرده». بعد عصبانی شد و گفت: «آن بالاتری تان هم غلط کرده، همه تان غلط کردید.» که البته منظورشان از آن بالاتری، شخص شاه بود. شجاعتش طوری بود که برای همه جاذبه داشت. البته مطالب تفسیر ایشان، هم برای اهل فکر و اهل نظر جالب بود، منتهی شما در آثار آقای طالقانی، حرف‌های امروزی نمی‌بینید. تعابیری را که مهندس بازرگان در کتاب‌های خودش به کار می‌برد، آقای طالقانی از آن تعابیر ندارد. یا «خلقت انسان» که آقای دکتر

این حالتی است که به صورت جزئی‌تر به من هم دست می‌دهد و در ایشان به شکلی قوی‌تر وجود داشت و همین حالت، درس تفسیر ایشان را از اخلاصی سرشار می‌کرد که لازم نبود انسان خیلی به ریز مطالب دقت کند. الان وقتی انسان پرتوی از قرآن را می‌خواند، متوجه می‌شود که ایشان روشنفکری‌های ریز و عمیقی در لغت شناسی دارد. شاید این مطالب یک کمی فنی باشند و برای کسانی که خیلی هم به ادبیات عرب وارد نیستند، مانوس نباشند، ولی آن چیزی که جاذبه تفسیر آیت‌الله طالقانی را به اوج می‌رساند، حالتی بود که ایشان داشت و خود به خود به مخاطب القا می‌کرد. این حالت نه تنها در تفسیر که در نمازهایی هم که با آقای طالقانی می‌خواندیم، وجود داشت. البته در میان روحانیون، کسانی که نماز خواندنشان به ما حال عجیبی می‌داد، غیر از مرحوم پدرم چند نفری بودند که می‌توانم نام ببرم. یکی مرحوم امام بودند، یکی آقای طالقانی بود، یکی مرحوم نواب بود. نماز آقای طالقانی خیلی حال داشت و این حالت به مأموم منتقل می‌شد. حالا هم که گاهی نمازهای جمعه ایشان از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود، انسان این حالت را حس می‌کند. مرحوم نواب هم که دوسه باری پشت سرش نماز خواندم و دو سه نفر هم بیشتر نبودیم، حال عجیبی داشت، به خصوص قنوتش بسیار عجیب بود، خیلی باحال نماز می‌خواند. صحبت‌هایی هم که آقای طالقانی در مراسم مختلف از جمله عیاد و وفیات داشت و نفوذ و اثر کلامش همچنان در روح من هست و احساس می‌کنم آن حالت همچنان در من زنده است. چیز دیگری که یادم هست موقع غذا خوردن بود. آقای طالقانی مقید به پیاده‌روی بودند. هر روز صبح یک تخم مرغ آب‌پز، بدون نان می‌خوردند. بعد چند تکه نان و یک چای می‌خوردند. مرحوم بازرگان نوشابه می‌گرفت و صبحانه نان و کانادامی خورد.

در سال‌های اخیر سنت‌ستیزی مطلق باب شده. مرحوم طالقانی چرا به سنت تعصب داشتند؟

خطر در همین جاست. نظر مثبت من به آیت‌الله خامنه‌ای هم از همین جهت است که ایشان این نوع سنت شکنی را افراطی می‌داند و لذا در مورد دوران هشت ساله اصلاح طلبی آقای خاتمی معتقد است که ما دوره روشنفکری آقای خاتمی را طی کرده‌ایم و این دوره گذشته. ما الان به دوره‌ای رسیده‌ایم که این بخش از روشنفکری را افراطی می‌دانیم.

خود شما نظرتان چیست؟

من هم این حرف را قبول دارم، چون آقای خاتمی در چنبره یک جریان حاد روشنفکری قرار گرفته بود که بی‌هویت بود و آنچه که باعث شکست این جریان شد، افراط در سنت شکنی بود و این سنت شکنی بخش‌های مختلفی داشت که به رهبری نظام، رهبری و حتی به تجدید نظر در خود دین هم مربوط می‌شد، آن هم تجدید نظرهای شتابزده و ساختار شکن و این چیز خطرناکی است، چون ما اگر بخواهیم در فهم دین تجدید نظر کنیم، خودش ضابطه و قانون دارد و بی‌حساب و کتاب نیست. نمی‌شود که همین طوری بگوییم که این بخش از یک آیین ۱۴۰۰ ساله را قبول نداریم.

آیت‌الله طالقانی چگونه نگاه امروزی نافذ و روشنفکرپسند را با پایبندی به سنت‌های صحیح با هم جمع کرده بودند؟ همان حالت امام. آنچه که آقای طالقانی را محبوب روشنفکرها کرده بود، بیشتر از تفسیرش، روحیه مبارزه و مقاومت در مقابل رژیم شاه بود. آن روحیه شکست‌ناپذیر ایشان بسیار روی روشنفکرها تأثیر می‌گذاشت. من در زندان موارد زیادی را از آنچه که عرض می‌کنم، دیده بودم. موقعی که برای ملاقات ما می‌آمدند. یک میله‌ای این طرف زندانی‌ها بود و به اندازه نیم متر



در مورد آقای طالقانی باید عرض کنم که ایشان به خاطر صراحت و شجاعت و مبارزاتش مورد قبول همگان بود و گمان نمی‌کنم تعابیر روشنفکری و امثالهم در این محبوبیت، نقش چندانی داشته باشد.





با خانم تازه ازدواج کرده بودیم؛ در ماه رمضان بعد از آزادی و پیش از تبعید ساکن بودیم. وارد منزل آقای جمارانی شدم و دیدم آقای طالقانی و آشیخ احمد مولایی، آسید حسین امام، برادر امام جمارانی و چند نفر دیگر نشسته‌اند. شبی بسیار به یاد ماندنی بود. اولین بار بعد از زندان بود که آقای طالقانی را می دیدم. بسیار مسرور و بشاش بود. آقای طالقانی اساساً آدم بسیار خوش مجلسی بود. مجلسش بسیار شیرین و گرم بود. آدم هرگز از مصاحبتش خسته نمی شد. چند نفر بودند و هستند که خوش مجلس بودند. یکی آقای طالقانی بود. یکی آقای خامنه‌ای است که گدغه‌هایشان خیلی شیرین است. شعرهای خوبی می خوانند. آقای طالقانی هم خیلی خوش مجلس بود. نکته‌ای را بگویم شاید تعجب کنید. مرحوم نواب از نرم‌ترین و خوشخوترین کسانی بود که در مجلسی می نشست. آدم تصورش را هم نمی کند آدمی که آن جور در مقابل عوامل رژیم می ایستاد، آن قدر لطیف، مهربان و متواضع بوده باشد. مصداق کامل «اشدا علی الکفار و رحما بینهم» (۲) بود. بی ادعا بود و نرم‌خو و خوش سخن. یادم هست با آقای محمدرضا صالحی رفتمیم آنجا و نواب نیم ساعت، سه ربعی صحبت کرد. آقای صالحی گفت، «برای ما به اندازه چهار پنج منبر حساسی مطلب در آمد.» در این گونه مجالس، موعظه هم می کرد و درباره سیاست مطلقاً حرف نمی زد. از اخلاقیات می گفت. مجلسش کلا سیاسی نبود.

بعد از سال ۵۴ که در اثر اعترافات وحید افراخته، بار دیگر آقای طالقانی را گرفتند، به دیدنش می رفتید؟
خیر. در اوین به کسی جز اعضای خانواده اجازه نمی دادند به دیدن زندانی‌ها بپردازند. بعد هم که فوت حاج آقا مصطفی پیش آمد و ماتمبعید شدیم.

tolerance .

. آیه ۲۹ سوره حجرات، محمد رسول الله و الذین معه اشدا علی الکفار رحما بینهم تهییم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله و رضواناً سیمیم فی و جوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فازه فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لعیظ بهم الکفار و عدالله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما محمد (ص) فرستاده خداوند است و یارانش بر کافران سختگیر و بر همکیشان خویش بسیار مهربانند، غالباً آنان را در حال رکوع و سجود بینی که افزونی فضل و بخشایش خداوند طلبند و بر رخسارشان از اثر سجده علامتی هویدا است. این وصف آنان در کتاب تورات و توصیفشان در کتاب انجیل است که مثل حالشان به دانه‌های ماند که چون سر از خاک برآرد ناتوان باشد، سپس ستر برآورد. این گونه یاران پیامبر به نیرومندی رسند تا کافران را به خشم آرند. خداوند به مومنان و آنان که کردار شایسته کردند وعده داده که گناهانشان را ببخشد و پاداشی بزرگ عطا فرماید.



مرداد ۵۸، روز افتتاح مجلس خبرگان، مجلسی کرماتی در کنار آیت الله طالقانی

میز و صندلی‌ها را گرفتند، در عین حال به زندان شماره ۴، به



شما در آثار آقای طالقانی، حرف‌های امروزی نمی‌بینید. تعبیری را که مهندس بازرگان در کتاب‌های خودش به کار می‌برد، آقای طالقانی از آن تعبیر ندارد. یا «خلقت انسان» که آقای دکتر سحابی نوشته، تجدیدش بیشتر از آثار آقای طالقانی است. آن چیزی که باعث شد آقای طالقانی در این مقام محبوبیت روشنفکری قرار بگیرد، مواجهه ایشان با رژیم بود.

احترام آقای طالقانی آن قدرها کاری نداشتند. منظور این است که احترام آقای طالقانی در همه جا محفوظ بود. شما در مقطع سال‌های ۴۴ و ۴۶ با ایشان در زندان بودید. آیا از آزادی سال ۴۶ ایشان خاطره‌ای دارید؟
بعد از سال ۴۲ عده زیادی از روحانیون به زندان آمدند، ولی بعد از سال ۴۲ به تدریج کم شدند و عملاً در انتهای کار آقا ماندند و من و ایشان که آزاد شدند، ما تنها شدیم.

تا سال ۵۴، یعنی ده سال. در سال ۵۴ که آزاد شدم تا وقتی که ایشان را گرفتند خاطرات زیادی دارم. شبی که آزاد شدم، ما رفتم منزل دامادمان آقای قریشی. اولین کسی که به دیدنم آمد، آقای باهنر بود که همشهری ما هم بود و دو ساعتی از اوضاع بیرون زندان برایم تعریف کرد. ما قبل از زندان با آیت الله خامنه‌ای رفیق بودیم. آقای باهنر آن روز یک فصل مشبعی از مبارزات ایشان را برای من نقل کرد. آشیخ فضل الله محلاتی آمد و گفت، «می‌خواهم شمارا در جای خوبی ببرم»، مادر بیچاره ما گفت، «بعد از ده سال که آزاد شده، دوباره این را می‌بری و کار دست ما می‌دهی. من نمی‌گذارم.» گفت، «من قول می‌دهم که او را سالم برگردانم.» ما را برد منزل آقای امام جمارانی در همین جایی که امام مدت‌ها بودند و پیش از امام، ما خودمان وقتی تازه

کشیده شده است، اما کافی نیست. عده‌ای از روشنفکران متعددی ما کارهایی کرده‌اند، اما خیلی جای کار دارد.

اما در مورد آقای طالقانی باید عرض کنم که ایشان به خاطر صراحت و شجاعت و مبارزاتش مورد قبول همگان بود و گمان نمی‌کنم تعبیر روشنفکری و امثالهم در این محبوبیت، نقش چندانی داشته باشد.

همگان از طیف‌های مختلف، نوعی «بزرگ‌تر بودن» را در زندان برای مرحوم طالقانی قائلند و به رغم تفاوت مشرب، به ایشان احترام می‌گذارند. حتی گفته می‌شود که مأموران رژیم هم به ایشان احترام می‌گذاشتند. در مورد شیوه تعامل ایشان با طیف‌های مختلف فکری، سیاسی و اجتماعی چه خاطراتی دارید؟
تعاملی هم که ایشان با گروه‌های مختلف داشتند، مرز داشت. آقای طالقانی بسیار انسان متدین و حتی می‌توانم بگویم متعصبی بود. یک کسی در زندان بود که توده‌ای نبود، اما افکار چپ داشت. آقای طالقانی اجازه داده بودند که او با ما همسفره باشد. او پیش کسی اظهار کرده بود که کفرآمیز بود. آقای طالقانی عصبانی شد و گفت، «این دیگر نباید سر سفره ما بنشیند.» آدمی نبود که مجامله‌کار باشد یا از دینش به خاطر سیاست یا خوشامد کسی مایه بگذارد. وقتی موردش پیش می‌آمد، با کمال صراحت و بدون توجه به اینکه هر که بدش می‌آمد یا خویش می‌آمد، می‌گفت که برود کار خودش. به خوشامد و بدآمد کسی ابدأ کاری نداشت، اما در ارتباط با مسئولین زندان، مسئولین زندان هم خوشبختانه مرید آیت الله طالقانی بودند. نمونه‌اش سرهنگ کوه‌رنگی بود که الان هم به منزل ما می‌آید و ما به منزلش می‌رویم و بعد از انقلاب معاون شهربانی کل کشور شد، مدتی هم در دائره المعارف ما، معاون مالی آقای بجنوری بود، الان هم با ایشان رابطه زیاد داریم. ایشان در تمام اعیاد و حتی روزهای دیگر به دستپوشی آقامی آمد و با احترام رفتار می‌کرد. سایر رؤسای زندان، از جمله تیموری و دیگران هم به آقای طالقانی و به ما و به بچه‌های حزب ملل اسلامی علاقه داشتند. خاطره‌ای در این مورد به یاد آمد. یکی از بچه‌های ما می‌گفت که من رفتم بودم مرخصی. یک حبه تریاک به من داده بودند که برای درمان درد مادرم یا کس دیگری ببرم. این توی جیب من بود و من یادم رفت و همین‌طوری آمدم زندان. آقای آدم رذل نانجیبی رئیس زندان بود، کلی گرفتاری پیدا می‌کردم. تیموری رئیس زندان قصر مرا خواست و گفت، «می‌دانم اشتباه کردی. این بار گذشت می‌کنم، اما مراقب باش که دفعات بعد اشتباه نکنی.» آدمی که رئیس زندان است، این قدر چشمپوشی کند. علت پیروزی انقلاب ما همین نکته است. مادر داخل نظام شاهنشاهی، در ارتش، در شهربانی و در بدنه آن، آدم‌های معتقد و مسلمان داشتیم و لذا نظام از درون پاشید و سقوط کرد. تعامل آقای طالقانی با رؤسای زندان تعامل مثبت بود. بعد از قضیه گروه جزنی که فشارها فوق‌العاده زیاد شد و ریختند کتاب‌ها را گرفتند، درها را شکستند، لباس‌ها را گرفتند،

